

شرایط قاضی - مذكر بودن

برگه جلسه :

صفحه 225 و 226

(جلسه صد و هشتم)

(ب) نقد استدلال به سایر آیات مورد اشاره<sup>1</sup> در اندیشه نفی

در گذشته به آیات 228 از سوره بقره، 18 از سوره زخرف، 33 از احزاب و 24-22 از سوره نمل در راستای اندیشه نفی، تمسک شد. طبیعی است که هیچکدام از آن آیات نمی‌تواند مقصود مستدل را به اثبات برساند. در حد اشاره و به ترتیب آیات مورد اشاره، باید گفت:

نسبت به آیه اول از این گروه می‌توان گفت:

به دلیل آن که صدر و ذیل آیه، مربوط به حقوق زوجین است که با طلاق رجعی از هم جدا شده‌اند و فراز مزبور نیز بیانگر نوعی برتری است که ناشی از توانایی روحی و جسمی در طرف مرد بوده و به صورت تکوینی در اختیار او قرار داده شده است؛ بنابراین تعمیم این حکم در حق همه زنان و مردان، نیازمند قرینه‌ای است که در آیه یافت نمی‌شود؛ بدین معنا که از آیه و از جمله «و للرجال علیهن درجه» نمی‌توان فهمید که مردان به عنوان یک صنف، بر زنان برتری و ولایت دارند. توضیح آن که با توجه به صدر آیه و نیز آیات قبل و بعد آن به خوبی می‌توان دریافت که آیه، طلاق و مسائل آن را بیان می‌کند و در محدوده نظام خانواده، به شوهران امتیاز داده است. آیه می‌گوید برای زنان مطلقه، حقوقی وجود دارد؛ همان گونه که واجباتی بر عهده آنان است، اما در این رابطه حقوق و تکالیف، چون شوهران در امر طلاق و بازگشت به همسر سابق خود (رجوع) اولویت دارند، از این جهت گفته شده است: للرجال علیهن درجه؛ بنابراین درجه و مرتبه گفته شده مقید به امر طلاق و رجوع است و مطلق نیست.

به نظر می‌رسد حداقل نقد بر استدلال به آیه درجه نادیده گرفتن سیاق آیه است. البته ما نقش سیاق را در آیات، به حداقل می‌رسانیم، لکن به هر حال، نمی‌توان از صیاق مفاهمه عرفی در برداشت از آیات قرآن خارج شد، آن را نادیده گرفت و به نوعی به برداشت حداکثری در آیات رسید. و اگر حضرات معصوم - علیهم صلوات الله - در مواردی به این نوع از برداشت رسیده‌اند، از اختصاصات آن هاست و برای دیگران نمی‌تواند الگو باشد.<sup>2</sup>

نسبت به آیه دوم می‌توان گفت:

بی تردید دو صفت مذکور در آیه (پرورش در زینت و عجز در مقام احتجاج) مربوط به ذات زنان نیست بلکه به محیط پرورش آنان مربوط است؛ بنابراین با نبود این صفات منع تصدی زنان برای پست‌های کلیدی و مشوبه ولایت باز می‌شود. قرآن از زنانی یاد می‌کند که نه تنها الگوی زنان، بلکه برای مردان نیز الگویند.

«وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ... وَمَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»<sup>3</sup>

در خارج نیز زنان توانمندی یافت می‌شوند که مصداق کلیت آیه نیستند. واضح است که نمی‌توان بیان آیه را بیان طبیعت زنان به طور غالب دانست و موارد نقض را غیر قابل ملاحظه فرض کرد؛ زیرا بر فرض که چنین باشد - که البته برای همه زمان‌ها و مکان‌ها مشکل است - لحاظ غالب و آن را منشأ حکم قرار دادن شأن شارع است نه شأن فهمنده نص و فقیه.<sup>4</sup>

در نقد به استدلال به آیه سوم گفته شده:

«این آیه بر حرمت مدیریت زنان دلالت ندارد؛ زیرا اولاً، شأن نزول آیه خطاب به همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله - است و مخاطب آن عموم زنان نیستند و به فرض عمومیت، فرمانی ارشادی است نه الزامی؛ از این رو هیچ فقیهی به مقتضای ظاهر این آیه شریفه، فتوا به وجوب خانه‌نشینی و حرمت آمد و شد زنان در جامعه را نداده است. ثانیاً، همان گونه که از سبک و سیاق آیه مشخص است - صرف عدم حضور در اجتماع مورد نظر آیه نیست، بلکه در این آیه، زنان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از ظاهر شدن در اجتماعات، بسان زنان عصر جاهلیت نهی شده‌اند این دلالت نمیکند که اگر زنی همه شئون شرعی و اخلاقی را رعایت کند، از حضورش مانعی باشد».<sup>5</sup> ضمن این که مطابق تحقیق گذشته،<sup>6</sup> اگر زنی بسان زنان عصر جاهلیت در جامعه حاضر شود، تصدی آن مشکل فقهی به هم نمی‌زند، آن چه مشکل دارد رفتار جاهلیت اوست چه با تصدی و چه بدون آن. نسبت به آیات مذکور در گروه چهارم می‌توان گفت:

این آیات اگر تاییدی بر درستی تصدی برخی زنان در مناصب مهم نباشد - که البته نیست - دلیلی بر رد آن هم نیست. این که هدهد از تصدی زن تعجب می‌کند و قرآن آن را نقل می‌کند، نمی‌توان فهمید که تعجب هدهد از روی استنکار و زشت‌انگاری این کار بوده و قرآن هم به صرف نقل، آن را تایید فرموده است! انصاف این است که ضعیف‌ترین دلیل در راستای اثبات اندیشه نفی از آیات قرآن تمسک به این آیه است.

حاصل سخن این خواهد بود که از قرآن کریم برای منع تصدی زنان برای پست‌های مهم و مشوب به ولایت نمی‌توان بهره برد مگر فی الجمله و به آن مقدار که در گفتگوی پایانی آیه قوامون مورد اشاره قرار گرفت.<sup>7</sup>  
(پایان جلسه)

01. ص 188 و 189.

02. ر.ک: فقه و حقوق قراردادها (ادله عام قرآنی)، صص 563-568.

03. تحریم: 11 و 12.

04. قبلاً به این اصل اشاره شد. ص 205 و 206، امر ششم.

05. بررسی فقهی مدیریت زنان در مناصب سیاسی، ص 176 و 177.

06. ص 204 و 205، امر ششم.

07. اول، ص 223.

\*فایل برگه خام : [Ojavascript:nicTemp](http://Ojavascript:nicTemp)

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

تبریک عرض می‌کنم میلاد خاتم الاوصیاء و خاتم الاوصیاء ذخیره ی الهی برای اسلام و انسان را. از خدای بزرگ می‌خواهیم که فرج عزیزش را معجل کند، ما را از بهترین یاران و سربازانش قرار دهد. امام زمان نور است، مولد نور است و ما اگر بخواهیم نورانیت پیدا کنیم باید متصل به این نور شویم. دو رکعت نماز در روز می‌تواند مثل زدن کلید لامپ که آن را متصل به منبع می‌کند ما را متصل به امام زمان کند و باعث نورانیت شود. وقتی ما می‌خواستیم آیات را از طرف کسانی که می‌گفتند یکی از ادله ی منع تصدی قرآن است بشماریم به چهار آیه اشاره کردیم. یکی همین آیه «قوامون» بود. ما هر چه حرف بود در آیه ی قوامون زدیم و بنایمان در بقیه ی آیات بر اختصار است. قبلاً

هم ما گفتیم اگر آیه قوامون را بررسی کنیم، بررسی بقیه ی آیات کار دشواری نیست.

آیه ی 228 سوره ی بقره، آیه ی 18 از سوره ی زخرف و آیه ی 33 از سوره ی احزاب و 22 تا 24 از سوره ی نمل.

اولین آیه این است: «ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف و للرجال علیهن درجه و الله عزیز حکیم»

آیه دارد «للرجال علیهن درجه» رجال بر زنان برتری دارند، پس نمی شود یک جنسی که برتری دارد زبردست جنسی قرار بگیرد

که برتری ندارد یا نمی شود جنسی که برتری ندارد بشود والی و صاحب اختیار جنسی که برتری دارد.

این آیه را آورده اند برای منع تصدی زنان حال این تصدی مرجع تقلید شدن باشد، استناداری باشد، فرمانداری باشد، ریاست

جمهوری باشد، رهبری باشد یا هر پست دیگر.

نقد استدلال به آیه:

مشکلی که ما با برخی از آقایان داریم این است که فارغ از سیاق صحبت و استدلال می کنند. این آیه راجع به زنان و شوهران است. اگر برگردیم به عقب از 226: «والذین یؤلون من نسائهم» مردانی که ایلاء می کنند که بعد می گوید باید چه کاری انجام

دهند، «و ان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم» بعد می گوید اگر طلاق دادند زنان عده نگه دارند «یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء»

و حق هم ندارند که اگر حامله هستند کتمان کنند. بعد می گوید: «و یعولتهن احق بردهن فی ذلک» طلاق رجعی است، اگر

شوهر تصمیم گرفت اولی است از دیگران. خانم در طلاق رجعی نمی تواند بگوید من بر نمی گردم و می خواهم شوهر دیگری

انتخاب کنم، این برای طلاق بائن است. «و لهن مثل الذی علیهن» زنان یک تکالیفی دارند، یک برخورداری هایی، معیارش هم

معروف بالمعروف است البته مردان درجه ای دارند، برتری ای دارند و قاعدتا این برتری همین است که در طلاق زن نمی تواند

برگردد ولی مرد می تواند. باز در ادامه «الطلاق مرتان» طلاق قابل رجوع دو طلاق است و اگر سه تا شد دیگر قابل رجوع

نیست «فامساک بمعروف او تسریح باحسان» بعد بحث مهریه مطرح می شود که باید اگر چیزی به زنان اختصاص دادند

بدهند. بعد می فرماید: اگر بار سوم طلاق صورت گرفت در اینجاست که بحث محلل پیش می آید در آیه ی 230 در آیه ی 231

بحث تمام شدن عده و این که بعد چه می شود، آیه ی 232 باز یک مسأله ای از طلاق است، 233 بحث رضاع است 234 بحث

وفات است 235 بحث خواستگاری و امثال این هاست بحث بعدی مقدار پرداخت مهریه است 237 باز همینطور، 237 که تمام

می شود فضای آیه عوض می شود. حال با این سیاق می شود این آیه را در مطلق زنان برد؟ مطلق مردان؟ و بعد بحث تصدی

زنان را مطرح کرد؟ ما باید فهم عرفی را قبول داشته باشیم، سیاق را در نظر بگیریم.

به نظر ما استدلال به این آیه برای منع تصدی زنان تحت هر شرایطی درست نیست.

ما نقش سیاق را در آیات قرآن حداکثری نمی بینیم. ممکن است کسی به من بگوید شما که بحث سیاق را مطرح می کنید آیا به

نظراتان سیاق در قرآن معتبر است؟

پاسخ بله ما سیاق را در آیات قبول داریم، البته ممکن است مستشکلی تمسک کند به برخی از استشادات ائمه که ائمه به بعضی

از آیات تمسک کرده اند که با سیاق موافق نیست (نه این که مخالف سیاق است بلکه فراتر از ظاهر آیه است) ما این را در کتاب

فقه و حقوق قراردادهای جلد اول صفحه 563 تا 568. این شش صفحه یک روش به ما می دهد. ما در آن جا بعد از یک سیر

طولانی گفته ایم که ما نباید آیات را از صیاغ

(ریخت، شکل) عرفی خارج کرد. اگر یک مواردی ائمه از آیات استفاده ی حداکثری کرده اند، آن کار ائمه است و در آن موارد

ما هم روی چشم می گذاریم و می پذیریم اما ما نمی توانیم این کار را انجام دهیم و کپی برداری کنیم. اصلاً از آیه ی «ما علی

المحسنین من سبیل» عدم ضمان محسن استفاده نمی شود، چطور ما این آیه را از ما قبل و ما بعدش فارغ کنیم، ما نمی توانیم

این آیه را از ماقبلش، ما بعدش، شأن نزولش جدا کنیم و بعد بخواهیم از آن موطنش بیرون بیاوریم و از آن یک قاعده ای را

استفاده کنیم. بله اگر در جایی معصوم این کار را بکنند، حجت است و در واقع برمی گردد به روش شناسی استفاده از قرآن و

بعد روش ائمه چه بوده و چقدر ما می توانیم از این روش بهره ببریم و چقدر نمی توانیم و از اختصاصات ائمه است؟ حتی نه

فقط احکام بلکه معارف، چقدر باید در معارف سیاق را در نظر بگیریم و چقدر نباید در نظر بگیریم؟ روش ائمه چه بوده؟ نمونه

ها، چقدر ما می توانیم استفاده کنیم؟ در یک جایی امام استفاده می کنند ما هم می توانیم استفاده کنیم مثل آن جایی که آن

شخص امام پرسید این مطلب از کجای قرآن استفاده می شود و حضرت پاسخ دادند: لمکان الباء، در آیه ی و امسحوا

برؤوسکم، این باء الصاق است و صرف الصاق را می گوید، ندارد و امسحوا رؤوسکم که در این صورت باید همه ی سر را

مسح می کردیم ولی همه جا اینطور نیست.

آیه ی دوم

«أ و من ینشأ فی الحلیة و هو فی الخصام غیر مبین» این آیه در سوره ی مبارکه ی زخرف است. بحث بر سر این است که این افراد پسران را برای خودشان قرار می دهند و دختران را برای خدا. و وقتی به بشارت داده می شوند به دختر (همان دخترانی که اختصاصشان می دادند به خدا و برای خدا قائل بودند) صورتش سیاه می شود و بعد می گوید: «أ و من ینشأ فی الحلیة و هو فی الخصام غیر مبین» آیا این را می گوید برای خدا و آن که قوی پنجه است را می گوید برای خودمان؟ این چه تقسیمی است! آیا در این جا خدا می خواهد از طبیعت جدانپذیر زنان صحبت کند؟ که زنان طبیعتشان این است که «ینشأ فی الحلیة» و طبیعتشان این است که «فی الخصام غیر مبین» مثل مرد نمی توانند حرف بزنند، نمی توانند محاجه کنند، نمی توانند بروند در دل خصم یا یک چیز طبیعی را بیان می کند، در مورد دخترانی که در آن زمان بودند و ممکن است عوض شود، اصلاً جنس تربیت ها عوض شود. باید دید این ها جزء طبیعت است و آیا حکم شرعی بر روی این طبیعت بار شده است؟ کجای این آیه حکم شرعی بار شده است؟ تازه ما قبلاً گفتیم اگر حکم شرعی هم بار شده باشد این سهم شارع است نه سهم ما، از آن طرف قرآن از زنانی یاد می کند که نه فقط الگوی زنان بلکه الگوی زنان و مردان هستند. ضرب الله للذین آمنوا امرأة فرعون و مریم ابنة عمران. در خارج هم که می رویم موارد نقض زیاد دارد. حال اگر در موردی زنی نتوانست مثل مردی که نتوانست. خدای متعال دارد بحث کفار و عقائد خرافی اشان را مطرح می کند حال ما بیاییم از این آیه استفاده کنیم که خدای متعال بیان می کند که زن نباید نماینده ی مجلس شود، زن نباید مرجع تقلید شود، زن نباید بشود فرماندار. آیا صدر اسلام این برداشت را می کردند؟ هیچ ربطی ندارد.

آیه ی سوم

و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى

زنان پیغمبر در خانه هایتان قرار بگیری، بیرون نیایی، زینت نکنید، ظهور نکنید چون ظهور جاهلیت. این آیه برای زنان پیامبر و به قرینه ی تبرجن تبرج الجاهلیة که مفسر قرن فی بیوتکن است، نمی خواهد همه ی زنان عالم باید در خانه بنشینند، آیا فقیهی چنین فتوایی می دهد؟ یعنی این برداشت را ما اگر از این آیه بکنیم منع تصدی نمی کند بلکه منع بیرون آمدن می کند، آیا فقیهی فتوا می دهد؟ برای زنان پیامبر است، ملتزم به فقها نیست، یک حکم ارشادی است نه یک حکم مولوی که بتوانیم بر اساسش فتوا دهیم برای همه ی زنان عالم.

آیه ی چهارم

در داستان حضرت سلیمان وقتی که حضرت سلیمان از ارتشش سان می دید پرسید: هدهد کجاست؟ لاعذبه عذاباً شدیداً او لاذبحنه او لیأتینی بسلطان باید ببینم چرا غائب است؟ بعد از چند لحظه هدهد با پیام آمد و گفت: «احطت بما لم تحط به» من خبری دارم که تو خبر نداری، آن تهدید شاید پاسخش هم همین بود، آن تندی شاید این پاسخ را می خواست، و جئتك من سبأ بنبأ یقین یک خبر قطعی از یمن برایت آورده ام (قوم سبأ) فاصله ی حضرت سلیمان تا آنجا گفته اند سه هزار کیلومتر بوده است. بعد می گوید من زنی را دیدم که اختیار این قوم را داشت و حاکم آن ها بود، اسباب زیادی در اختیار داشت و همه چیز به او داده شده بود و دیدم که آن زن و قومش را که سجده می کنند برای خورشید (خورشید پرست هستند) و زین لهم الشیطان اعمالهم از کار خودشان هم خیلی خوششان می آید فصدهم عن السبیل فهم لا یهدون.

گفته اند این آیه دارد ملامت می کند قوم بلقیس را که چرا این ها زنی را انتخاب کرده اند، قرآن هم که نقل می کند، سلیمان هم که چیزی به هدهد نفرمود، خداوند هم که نقل می کند رد نمی کند پس معلوم می شود کارشان اشتباه بوده است.

حرف ما این است که اشتباه کار آن ها در سجده بر خورشید بوده است و شما از کجا می گوید همه ی کارشان اشتباه بوده است حتی این که یک زنی حاکم باشد؛ بلکه از این که یک زنی در آن جا حاکم شده است تعجب کرد. در این جا خانم بلقیس کار زیبایی می کند اولاً بزرگان قومش را به مشورت می گیرد. بعد حرکت آرام می کند لذا ملک خودش را به باد نمی دهد بلکه در ظل حکومت سلیمان قرار می گیرد. یعنی این آیه اگر تدبیر این خانم را بگوید که در این شرائط ممکن بود اگر مردی بود بگوید بگیری و ببندید و قبول نمی کرد. مگر همین نامه برای خسرو پرویز نرفت؟ او پاره کرد اما وقتی نامه ی سلیمان برای بلقیس می رود این کار را نمی کند. می رود و می بیند. ( یکی از جنی ها گفت من می آورم قبل از اینکه تقوم من مقامک، ولی آصف بن

برخیا گفت قبل از این که چشم بازت بسته شود می آورم قبل ان یرتد الیک طرفک که بعد امام می فرمایند: آصف یک حرف از هفتاد و سه حرف اسم اعظم نزدش بود و این قدرت را داشت و از آن اسم اعظم هفتاد و دو حرفش نزد ماست. این حرف این حروف الفبا نیست و قرآن هم خیلی قشنگ تعبیر می کند و می گوید: قال الذی عنده علم من الکتاب، آصفی که بخشی از علم الکتاب نزدش بود این قدرت را داشت ولی وقتی که از امیرالمؤمنین یاد می شود مطابق روایات شیعه و سنی می گویند: من عنده علم الکتاب نه علم من الکتاب. پس بین آصف که وصی حضرت سلیمان بود و امیرالمؤمنین که وصی پیامبر بود فرق است. سلیمان پیامبر خاتم و خاتم نیست، دینش هم دین جاودان و جهانی نیست اما وصی خاتم صاحب دین جهانی و جاودان و جامع باید تفاوت کند با آصف، او باید عنده علم من الکتاب باشد و این باید عنده علم الکتاب باشد.

حاصل سخن این خواهد بود که از قرآن برای منع تصدی زنان برای پست های کلیدی و مهم و مشوب به ولایت نمی توان استفاده برد. مگر این که کسی بگوید این مقدر را قبول کنیم که زن نتواند رهبر شود، نتواند بشود زمامدار قدرت که در رأس هرم قرار بگیرد. من اصراری ندارم که بگویم این قابل استفاده نیست اگر چه نمی گویم حتما قابل استفاده است، شاید مخصوصا با توجه به ادله ی آتی این مقدار را بپذیریم ولی از این ها پایین تر که بیشتر هم محل بحث بوده است از آیات به دست نمی آید.

**الحمد لله رب العالمین**